

تعریف علم

بررسی عبارت حضرت امام (ره) پیرامون تعریف علم :

«إنَّ كلَّ علم عبارة عن عدّة قضايا مرتبطة تجمعها خصوصيّة بها يترتّب عليها
غرض واحد و فائدة واحدة بالوحدة السخّية»^۱

۱. «عدّة من قضايا» :

حضرت امام (ره)، علم را مجموعه ای از گزاره های مرتبط می داند. با تدقیق در نظر امام متوجه میشویم که ایشان «قضايا» را به وصف مطلق، به معنای علم قرار می دهند. در مقابل نظریات سه گانه ای است که عبارتند از :

۱.۱. علم عبارت از است : «علم به مجموعه ای از قضايا»

با عنایت به متون بعضی از بزرگان که در صدد تعریف علم اصول برآمده اند، می توان استفاده کرد که ایشان، علم را در تعریف علم داخل دانسته و علم را «علم به قضايا» می دانسته اند نه «نفس قضايا» .

۱.۱.۱. بیان مواردی از کلام علماء :

- میرزای قمی در «قوانین الاصول» :

«و اعلم أنّ قولنا أصول الفقه عَلمٌ لهذا العلم و له اعتباران من جهة الإضافة و من جهة العلمیة فأما رسمه باعتبار العلمیة فهو العلم بالقواعد الممهّدة لاستنباط الأحكام الشرعیة»^۲

- محمد حسین اصفهانی در «فصول غرویه» :

«و کیف کان فقد ذکروا له تعریفات عدیده أظهرها أنه العلم بالقواعد الممهّدة لاستنباط الأحكام الشرعیة الفرعیة عن أدلتها التفصیلیة فالعلم جنس أو بمنزله

۱. مناهج الاصول : ج ۱ ص ۳۵

۲. قوانین الاصول : ج ۱ ص ۵

على ما مرّ و المراد به إما الملكة أو الإدراك أو التصديق اليقيني»^٣

- محمد تقى اصفهاني در «هداية المسترشدين» :

«أما حده بالنظر إلى معناه العلمى فهو على ما اختاره جماعة من المتأخرين هو

العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الأحكام الشرعية الفرعية»^٤

١.١.٢ . كلام آيت الله گلپايگانى :

« المراد بالعلم فى المقام هو اما مطلق الإدراك و اما خصوص الإدراك الراسخ المعبر عنه بالملكة، و لذا صح تعديته إلى (القواعد) بالباء. و ليس المراد منه نفس (القواعد) قطعاً بتلك القرينة. و هو و إن كان يطلق على نفس القواعد فى كثير من الأحيان، لكن ما لم يضاف إلى الاسم الموضوع لذلك العلم، كالتحو و الصرف و الأصول و نحوها فان النحو و الصرف و الأصول و أمثالها أسماء وضعت للقواعد المبحوث عنها فى تلك العلوم، و لها واقعيات فى نفس الأمر، سواء علم بها أحد أم لم يعلم، و لذا يقال: فلان (عالم بالنحو) أو (ليس بعالم به). و قد يطلق العلم و يراد به ما هو معنى (النحو و الصرف و الأصول) مثلاً، لكن ما لم يضاف إلى تلك العلوم، و أما مع إضافته إليها، فلا يراد به الا الإدراك قطعاً. و ذلك واضح لا سترة فيه.

و الأستاذ دام ظلّه فى المقام قال فى تعريف علم الأصول: (هو العلم بالقواعد) لا فى تعريف الأصول، فمن أراد تعريف الأصول يقول: (هو القواعد الممهدة). كما عبر صاحب الكفاية (قدّس سرّه) فى مقام تعريف الأصول، بأنه (صناعة). و ان أسند إلى القوم تعريف الأصول ب (العلم بالقواعد الممهدة) لكن لا يخلو ذلك عن مسامحة لا بد لها من بعض التوجيهات التى لا داعى لها.

كما أن تعريف العلوم بالصناعة - باعتبار أنها حرفة و شغل، ثم توصيف الصناعة ب (تعرف بها القواعد) الظاهر فى كون الباء للسببية، و مغايرة الصناعة للمعرفة - مع أنها عينها - أيضاً لا يخلو عن مسامحة و الأمر سهل»^٥

^٣ فصول غرويه : ص ٩

^٤ هداية المسترشدين : ص ١٢

^٥ افاضه الفوائد : ص ٥

توضیح : ایشان می خواهد جمع کند به اینکه علم فقه ، علم به قواعد است و
و فقه خود قواعد است و اگر به خود قواعد علم گفته میشود :

- تسامح است

- در صورتی صحیح است که به صورت مضاف (علم اصول) به کار نرود.

۱.۱.۳. نقد :

مقدمه ۱ : اضافه دو نوع است :

۱. اضافه بیانیه : که به تقدیر «من» می باشد.

۲. اضافه غیر بیانیه : یا اضافه ملکیه است (به تقدیر لام) یا اضافه ظرفیه است

(به تقدیر فی)

مقدمه ۲ : علم، به دو معنی به کار میرود :

۱. گاه به معنای «دانستن» = معنای فلسفی

۲. گاه «اصطلاح» است

نتیجه : در صورت دوم اضافه، بیانیه است و لذا علم فقه همان فقه است. (مثل کتاب

کفایة الاصول)

۱.۲. علم عبارت است از : «علم به مجموعه موضوع و مبادی و مسائل»

در این نظریه، علاوه بر حفظ قید علم در تعریف علم، مبادی در کنار مسائل، به عنوان متعلق یک

علم قرار گرفته است. شواهدی از نظریات علماء می توان به آن اضافه کرد:

- حاشیه ملا عبدالله

متن تهذیب المنطق :

«اجزاء العلوم ثلاثة : «الموضوعات» و هی التي یبحث فی العلم عن اعراضها الذاتية

و «المبادئ» و هی حدود الموضوعات و «المسائل» و هی قضايا تطلب فی العلم»

حاشیه ملا عبدالله :

«قوله اجزاء العلوم: كل علم من العلوم المدونة لابد فيه من امور ثلاثة : احدها : ما

یبحث فيه عن خصائصه و الآثار المطلوبة منه، ای يرجع جمیع ابحاث العلم الیه و هو

الموضوع و تلك الآثار هی الاعراض الذاتية.

الثانی : القضايا التي يقع فیها هذا البحث و هی المسائل و هی تكون نظریة فی

الاغلب و قد یكون بدیهية محتاجة الی بینة كما صرحوا به و قوله : تطلب فی العلم،

يعمّ القليلتين و اما ما وجد في بعض النسخ من التخصيص بقوله: بالبرهان فمن زيادة الناسخ على انه يمكن توجيهه بانه بناء على الغالب او بان المراد بالبرهان ما يشمل التنبيه فتنبيهه.

الثالث : ما يبنى عليه المسائل مما يفيد تصورات اطرافها او التصديقات بالتضاياء المأخوذة في دلائلها فالاولى هي المبادئ التصورية و الثانية هي المبادئ التصديقية.

- بصائر نصيرية :

«الفصل الثاني في اجزاء العلوم البرهانية و هي ثلاثة الموضوعات و المسائل و

المبادئ»^٦

١.٣. علم عبارت است از : «صناعت»

در اين نظريه، علم به صناعت تعريف شده است.

- آخوند خراساني در «كفاية الاصول» :

« إن كان الأولى تعريفه بأنه (صناعة يعرف بها القواعد التي يمكن أن تقع في

طريق استنباط الأحكام أو التي ينتهي إليها في مقام العمل)»

توضيح : طبق اين تعريف، علم اصول همان مبادئ است و مسائل از دايره علم اصول خارج ميشود. تأكيد روى صناعت نيست بلکه روى آن است كه «قواعد» از علم خارج شود.

كلام حضرت امام (ره) پيرامون كلام آخوند (ره) :

« و كأنّ هذا التعريف أسوأ التعاريف المتداولة بينهم لأنّ كلّ علم إمّا نفس المسائل، فتكون البراهين على إثباتها من المبادئ التصديقية، أو مجموع المسائل و المبادئ، كما قيل: إنّ أجزاء العلوم ثلاثة، و أريد به أجزاء العلوم المدوّنة، و أمّا كون العلم هو المبادئ فقط فلم يذهب إليه أحد، و لا يمكن التزامه، و قد سبق منه رحمه الله أنّ مسائل العلم هي قضايا متشكّنة جمعها اشتراكها في الدخل في الغرض، مع أنّ تعريفه ذلك لا ينطبق إلّا على المبادئ فإنّها هي التي تُعرف بها القواعد التي يمكن أن تقع في طريق الاستنباط. مع أنّ القواعد الكلّية الفقهيّة - كقاعدة ما يضمن أصلاً و عكساً، و قاعدة الضرر، و الحرج، و الفرر، و غيرها من القواعد التي يستنبط منها أحكام كليّة - داخلة في هذا التعريف. اللهم إلّا أن يراد بالصناعة هو العلم اللثالي المحض كما احتملنا.»

۲. وحدت سنخیه :

معنای وحدت سنخیه :

۲.۱. تبیین اقسام واسطه :

۱. واسطه در عروض : (= حیثیت تفسیری) ذی الواسطه، بالعرض متصف به صفت میشود؛

یعنی صفت حقیقتاً متعلق به واسطه است و لذا هر گاه واسطه رفع شد، صفت هم از

ذی الواسطه رفع میشود.

مثال: مسافر (به واسطه کشتی) متصف به حرکت میشود، مادام که در کشتی است.

۲. واسطه در ثبوت : (= حیثیت تعلیلیه) ذی الواسطه، حقیقتاً متصف به صفت میشود؛

ولی علت ثبوت صفت در ذی الواسطه، واسطه است و لذا با رفع واسطه، صفت برای

ذی الواسطه باقی است.

مثال: آب به واسطه آتش، متصف به حرارت میشود.

۲.۲. اقسام واحد :

واحد بر سه قسم است:

۱. حقیقی (وحدت حقیقتاً برای موضوع ثابت است)

۱. بسیط

۱. شخصی : خدا ؛ مجردات

۲. سنخی : جوهر

۲. مرکب (مرکبات حقیقیه):

۱. شخصی: جسم (که واحد است و در عین حال، مرکب از ماده و صورت

است)

۲. سنخی:

۱. نوعی: انسان

۲. جنسی: حیوان

۳. عرضی: سفیدی

۲. غیر حقیقی (واحد بالسنخ : وحدت به وسیله واسطه در عروض، بر موضوع ثابت میشود) مثل زید و عمرو که به خاطر انسان بودن با هم واحد شمرده میشوند (اتحاد) که دارای اقسامی می باشد:

۱. بالوضع

۲. بالجنس

۳. بالكیف

۴. بالنوع

۵. بالکم

۳. اعتباری (مربک اعتباری)

انسان با تشبیه به مرکب حقیقیه، اشیائی را کنار هم قرار داده و مجموع آنها را شیء واحدی فرض میکند. «مجموعه این اشياء» حقیقتاً دارای وحدت نیستند و صرفاً وحدت اعتباری داشته و به همین سبب نیز مرکب اعتباری خوانده میشوند.

۳. آیا علم واحد اعتباری است؟.....

۳.۱. عبارت حضرت امام (ره) در مناهج الوصول:

«و وحدة العلم - كوجوده - اعتباریة لا حقیقیة ضرورة امتناع حصول الوحدة الحقیقیة المساوقة للوجود الحقیقی للقضايا المتعددة لأن المركب من الشیئين أو الأشياء لا يكون موجوداً [آخر] غیر الأجزاء، اللهم إلا المركب الحقیقی الحاصل من الكسر و الانكسار المتحصلة منهما صورة غیر صورة الأجزاء»

۳.۲. عبارت حضرت امام (ره) در انوار الهدایة :

« أن وزان المركبات الاعتبارية في عالم الاعتبار من بعض الجهات وزان المركبات الحقيقية في الخارج.

فإن المركب الحقيقي إنما يحصل بعد كسر سورة الأجزاء بواسطة التفاعل الواقع بينها، فتخرج من استقلال الوجود بواسطة الفعل و الانفعال و الكسر و الانكسار، و تحصل صورة مستقلة أخرى هي صورة المركب، فلها وجود و وحدة غير ما للأجزاء؛

و المركب الاعتباري أيضا يحصل بكسر سورة الاجزاء في عالم الاعتبار، و خروجها عن استقلال الوجود اللحاظي، و فنائها في صورة المركب، و حصول الوحدة الاعتبارية كالوجود الاعتباري، فما لم يحصل للمركب صورة وحدانية في عالم الاعتبار لم يكن له وجود، فإن ما لا وحدة له لا وجود له، و إنما تحصل الوحدة بذهاب حكم الأجزاء و حصول صورة أخرى مجملة غير صورة الأجزاء أي المفصلات.»^۷

۳.۳. عبارت حضرت امام (ره) در تقریرات فلسفه :

«در مرکبات اعتباریه، چهار اعتبار امکان دارد:

یکی اینکه : به طور عام افرادی اعتبار شوند مثل افراد علما که فرد فرد عالم تحت نظر قرار داده میشود و هیچ گونه ملاحظه وحدت بین آنها نمی شود، به تک تک افراد نظر شده و آنها را وجودات منحازه می بینیم.

دوم اینکه: افراد بشرط الاجتماع ملاحظه شوند به طوری که تقید داخل و قید خارج باشد، مثلا رئیس لشکر که در انتظامات نظامی تشکیل صفوف میدهد، شرط کرده که افراد در یک خط قرار گیرند به طوری که اگر از این صورت اجتماع نظامی تخلف شود، مطلوب به دست نمی آید؛ گرچه همه وظایف خود را ایفا کنند، اما شرط باقی مانده و مقصود حاصل نشده است.

به عبارت دیگر، در مورد افرادی که اینجا نشستند، غیر از این و آن و آن چیز دیگری که اجتماع باشد وجود ندارد، بلکه این صورت وحدت اعتباری وابسته به اعتبار عقل است.

سوم اینکه : اجتماع به نحو شطرت باشد، یعنی در عرض افراد دیگر قرار بگیرند، چنانچه ده نفر باشیم، یک نفر هم اجتماع باشد که با او یازده بشود.

چهارم اینکه : افراد معروض حساب شده و از آن افراد یک هیئت انتزاع شود و بر ذوات آنها عارض گردد؛ به طوری که ما در عالم اعتبار به این ذوات نظر کرده و این افراد را در یک دست گرفته و یک صورت اجتماعی از آنها انتزاع نموده و این صورت را در دست دیگر

^۷ انوار الهدایة ج ۲ ص ۲۷۹



گرفته و آن ذوات را معروض قرار داده و این هیئت را که به منزله یک پرده است بر افراد ذوات عارض نماییم.

البته این صورت و هیئت امر اعتباری است که عقل آن را اعتبار نموده است، پس ذوات افراد برای این هیئت، سمت علیت دارند که دست عقل از روی آنها این هیئت را انتزاع نموده است و چون اعتبار، امری عقلی است و معلول ذوات است، پس باید ذوات بر این صورت منتزعه معتبره عقلیه، تقدم داشته باشد.

این جواب اجمالی برای دفع اشکال بود، و لکن توضیح دفع ایراد در مرکبات اعتباریه این است که: البته نباید باور کرد که در امور اعتباریه تأثیر و تأثری است، هرگز عقد البیع را یارای آنکه در صفحه وجود، قلب و انقلاب و نقل و انتقالی ایجاد کند، نیست و هرگز در عقد نکاح قدرت اینکه بعد از اجرای آن، بالحقیقه در زوجین ایجاد صفت حقیقه نماید نیست. یگانه چیزی که تأثیر و تأثر، حق طلق اوست و نقل و انتقال از مشخصات اوست، همانا وجود است. دست اعتباریات از اینکه بتواند نقصان یا زیادتی، تأثیر یا تأثری، نقل یا انتقال حقیقی در صفحه وجود حاصل کند، کوتاه است.

اگر اعتباریات دارای وجود و اثر بود، باید هنگام اعتبارات شرعیه شعرا، جمال معشوقین آنها، در مقابلشان اقماری شده و شموسی می گشتند و سلسله های زلف معشوقین، زنجیرهایی می شدند و نرخ زنجیر پایین می آمد و دیگر به طناب احتیاج نبود، در سر هر زنی هزار دسته زنجیر آویخته بود. دیگر دکان کمانداران بسته میشد؛ صیادان ابروهای کمانی دلبران را به دست می گرفتند؛ کارخانه پیاله بلوری، بسته میشد؛ پس که چشمان پیاله اعتباری، ارزان بود و ما ابداً در روز چشم باز نمی کردیم؛ چون به واسطه اعتبار شعرا، زلف مشکین، ظلمت شب را گسترانده بود. پس این اعتباریات، تصورات اعتباری است که پایه وجود آنها، جز در عالم اعتبار عقلی نیست.

بلی برای بعضی از اعتبارات به منظور انتظام نظام عالم، اعتباراً اثر قائل شده اند و آنها را موضوع برای احکامی قرار داده اند. و این اعتبارات گاهی اعتبارات شرعیه است و گاهی اعتبارات عقلائیه است. گاهی اعتبارات عقلائیه از طرف شارع امضا شده و موضوع برای احکامی قرار داده شده است. اوامری که روی این اعتبارات آمده یا به همان صورت اعتباریه، تعلق گرفته - علی قول - و یا اینکه معنای امر به شیء، حکم به ایجاد اوست.

مثلاً شارع حمد و سوره و سجود و رکوع و تشهد و سلام را معروض یک صورت وحدانی با ترتیب خاصی دیده و در اعتبار، یک وصف کلی و اجتماعی اعتبار نموده است به طوری که اگر اعتبار شارع نبود، این اجزاء در حصول آن صورت هیچ دخالت و تأثیری نداشتند. پس این گونه اعتباریات نه تأثیری نه ترشح اثری نه قدرت بر ایجاد معلولی و نه قابلیت علیت دارد.



بلکه علت و معلول هر دو، از اعتباریات محض می باشند؛ لذا در این گونه چیزها اشکال عدم معقولیت تأثیر شرط متأخر و اینکه شرط از متممات قبلیت مقتضی است پس باید بر معلول مقدم باشد، بی ربط است؛ زیرا اعتبار، مؤونه ای جز اعتبار معتبر لازم ندارد.

پس به کلی باید احکام و خواص نظام وجودات حقیقیه را از قبیل: «الواحد لا یصدر منه الا الواحد و لا یصدر الا من الواحد» و لزوم تقدم اجزاء بر معلول و تأخر معلول از علت را از این گونه اعتباریات دور کرد؛ چون آن قواعد، براساس میزان خارجیت و فعل و انفعال و تأثیر و تاجر واقعی است. پس باید در اصول و فقه، باب اینگونه احکام را مسدود نمود و اصلاً این گونه اعتبارات از احکام واقعیات حظ و نصیبی ندارند. هذا کله بالنسبه به مرکبات اعتباریه بود.

و اما در مرکبات حقیقیه؛ اجزاء نسبت به یکدیگر تفاعل داشته و در فعل و انفعال و قلب و انقلاب و تأثر و تأثیرند به طوری که هر یک با کمال جدّ و جهد سعی در اعدام صورت عدوّ مقابلش داشته به گونه ای که بعد از تخاصم های زیاد و انعدام ها و نزاع ها و تأثیر و تأثرها و قلب و انقلابات و خرابی صورت هر کدام به واسطه این انعدام ها و تنافیها و اخذ اثر دیگری، یک دفعه اجزاء کاملاً در صورت یکدیگر محو میشوند. زیرا پیوسته باید یک صورتی نقاب جمال ماده باشد و این حقیقت نمی تواند بدون حجاب صورت، زندگی کند. آن صورت های شخصیه که موجب تمایز عناصر بود، هر کدام به واسطه نفوذ و تأثیر در یکدیگر از بین رفته و به محض رفع صورتها، صورت مقتضیه حاصل میگردد.

مثلاً بنا بر قول حکمای قدیم: عناصر اربعه تحت الارض در اثر فعل و انفعالات یکدیگر و بخارات ارضیه، بعد از هزاران سال تبخیر و تدفین و تولید بخارات و لزوجات عناصر پخته شده و کم کم در یک نقطه از نقاط زمین این بخارات و دخانات و آتش - چنانچه متجددین قائلند: زمین اول یک پارچه آتش بوده و از شمس جدا گشته و در میلیون ها فرسخ دور از آفتاب افتاده است، در این فضا و هوا، اقشار و پرده های خاکی به خود گرفته است، و لکن هنوز آتش و حرارت داغ در مرکز آن وجود داشته است - قرار گرفته و با آب و خاک تصادف نموده و در یک زمینی تبخیر و ماه ها و سالها، پختگی حاصل گردد در این بین هر عنصری بر عنصر دیگری غالب شود، مناسب با صورت آن، صورتی در مجموع حاصل خواهد شد - مثلاً زرنیخ از غلبه عنصر خاک حاصل شده و بعد از تبخیر و تدخین باز به صورت دیگری از معادن در می آید - به طوری که به کلی دیگر آن حقیقت اولیه عناصر، از بین رفته و بعد از این قلب و انقلاب و نفوذ و تأثر، حقیقت دیگری حاصل میگردد.

مثلاً بدن انسان حقیقیه و فعلا، خاک یا آب یا آتش نیست. بلکه خاک و آتش و آب پخته شده اند و اکنون چیز دیگری مانند گوشت و استخوان و پوست و اثر هر یک به واسطه اینکه به

حقیقت باقی نمانده اند، از بین رفت و مرکب فعلا صورت علی حده به خود گرفته و اثر تازہ ای مغایر با آثار اجزاء دارد. چنانچه این معنی در مرکبات حقیقیه معتبر است و معیار تمییز مرکب حقیقی از مرکب اعتباری هم همین است که در مرکب اعتباری اثر مجموع، وراء اثر اجزاء نبوده بلکه اثر هر یک بشخصیتہ باقی است، منتہا به یکدیگر ضمیمہ شدہ و زیاد گشتہ و قوت گرفته است.

چنانچه سابقا در مورد اجتماع چند نفر برای بلند کردن سنگی گفتیم و چنانچه در افراد قشون و عسکر گفتیم کہ: اصل معنای عسکر همان اعتبار صورت اجتماع است و بہ فرد منجاز، عسکر نمی گویند، و لکن این اعتبار کلیت و ترکیب در قشون، اعتباری است کہ بیش از اعتبار در مقابل افراد، چیزی وجود ندارد. این است کہ اثر آن همان اثر مجموع افراد بدون تغایر آثار شخصیه است. و لکن در مرکبات حقیقیہ و معادن این طور نیست بلکه اثر آتش، یعنی حرارت و اثر آب یعنی برود از بین رفتہ ، چنانکہ خود آنها از بین رفتہ اند و فعلا یا قوت اثری و رای اثر آنها دارد؛ نہ سوزندہ است نہ میرد، بلکه اثر دیگری دارد کہ مفرح ذات و روح است.^۸

۳.۴. اقسام اعتباری :

۳.۴.۱. تقسیم اول :

۳.۴.۱.۱. عبارت حضرت امام در مناہج :

« فاعلم أنَّ المركبات الاعتبارية التي عرضتها وحدة ما على قسمين: أحدهما: ما يكون الكثرة فيها ملحوظة كالعشرة و المجموع، فإنَّ العشرة و إن لوحظت واحدة - فتكون مقابلَ العشرتين و العشرات و مفردهما - لكنَّ الكثرة فيها ملحوظة، و كذا المجموع، و في مثلها يُفقدُ الكلُّ بفقدان جزء منها، فلا يصدق العشرة و لا المجموع إلاَّ على التامِّ الاجزاء.

و ثانيهما: ما تكون الكثرة [فيه] فانية في الوحدة و الهيئة فناء المادَّة في صورتها، ففي مثلها تكون شبيبة المركب الاعتباري بصورته - التي هي الهيئة العرضية الاعتبارية، لا الصورة الجوهرية أو الحقيقية - لا بمادته، و تكون المادَّة فانية في الهيئة، و هي قائمة بالمادَّة متحدة معها و لهذا لا يضرُّ اختلافُ الموادِّ - أيُّ اختلافٍ عَرَضَ لها - بشبيبة

^۸ تقریرات فلسفہ امام خمینی (شرح منظومہ) ج ۱ ص ۲۴۴ الی ۲۴۸

المرکب الکذائی، فالسیارة سیارة ما دامت صورتها و هیئتها محفوظة من اى فلز كانت مادتها، فالمادة مأخوذة بنحو اللابشرط و العرض العریض، لا بمعنی لحاظها كذلك فإنه ینافی اللابشرطیة، بل بمعنی عدم اللحاظ فی مقام التسمیة إلا للهیئة و المواء فانیة فیها. ثم إن الهیئة قد تلاحظ بنحو التعین الخاص، و قد تلاحظ بنحو اللابشرط و العرض العریض أیضا، كالدار و السیارة و البیت و المكائن و الساعات، و كل ما هو من قبیل المركبات الغیر الحقیقیة من سنخها، فمثلها تكون موادها فانیة فی هیئاتها فی مقام التسمیة و مقام استعمال ألقاظها فیها، و هیئاتها مأخوذة لا بشرط، فتصدق الدار علی المسكن الخاص بأیة مادة صُنعت و فی أیة هیئة صیغت، لكن تكون بینها جهة جامعة عرضیة لا یمکن أن یعبر عنها إلا بمثل المسكن الخاص لعدم الجنس و الفصل لها كالحقائق حتی تُحدّ بهما.

فالسیارة مرکوب خاص لما صنعها صانعها سماها باسم، فانیة موادها فی هیئتها، و غیر ملحوظ فیها هیئة خاصة لا تتعداها، و هذا معنی اللابشرط فی الهیئة و المادة و لهذا تصدق علی المركوب الخاص بأیة هیئة أو مادة كانت.

ثم إنه قد یمکن فی المركبات الاعتباریة مواد خاصة، و مع ذلك تكون فی مقام التسمیة فانیة فی الهیئة، و تؤخذ الهیئة لا بشرط من جهة أو جهات، فیصدق الاسم مع تحقق سنخ المواء بنحو العرض العریض مع الهیئة كذلك، فلا یمکن التعبير عنها إلا بأمر عرضیة»
توضیح : مرکب اعتباری (واحد حقیقی) دو قسم است:

۱. کثرت در آن لحاظ شده است.

۲. کثرت در آن لحاظ نشده است.

۳.۴.۱.۲. نقد شهید مطهری بر حضرت امام (رحمهما الله):

«مرکب صناعی مانند یک ماشین که یک دستگاه مرتبط الاجزاء است. در مرکب طبیعی اجزاء، هم هویت خود از دست می دهند و در «کل» حل می گردند و هم بالتبع و بالجبر استقلال اثر خود را؛ اما در مرکب صناعی اجزاء، هویت خود را از دست نمی دهند ولی استقلال اثر خود را از دست می دهند؛ اجزاء به گونه ای خاص با یکدیگر مربوط میشوند و آثارشان نیز با یکدیگر پیوستگی پیدا می کنند و در نتیجه آثاری بروز می کند که عین مجموع اثر اجزاء در حال استقلال نیست. مثلا یک اتومبیل اشیاء و یا اشخاص را با سرعت معین از محلی به محل دیگر منتقل می کند در حالی که این اثر نه به جزئی خاص تعلق دارد و نه مجموعه آثار اجزاء در حال استقلال و عدم ارتباط است.

در ترکیب ماشین همکاری و ارتباط و پیوستگی جبری میان اجزاء هست ولی محو هویت اجزاء در هویت کل در کار نیست بلکه کل، وجودی مستقل از اجزاء ندارد، کل عبارت است از مجموع اجزاء بعلاوه ارتباط مخصوص میان آنها.^۹

نکته : مرحوم مطهری معای واحد را از یک چیز بودن، به یک پارچه بودن تغییر داده است. (یک پارچه در غرض) ؛ پس طبق اصطلاح اصلی، حق با امام (ره) است.

۳.۴.۲. تقسیم دوم :

مرکب اعتباری :

۱. یا ماده اجزاء دخالتی در ترکیب ندارد (مانند جمع آوری میوه های گوناگون در کارتن ها برای نظم بخشی)

۲. یا ماده اجزاء دخالت دارد که خود بر دو قسم است :

۱. تشریحی است (اعتباری محض) : مانند دخالت اجزاء بیع

۲. تکوینی است (نفس الامر) که خود بر دو قسم است :

۱. غیر صناعی : مانند جمع آوری سیب ها در مقابل پرتقال ها در کارتن

های مجزی

۲. صناعی : دخالت اجزاء ماشین

جمع بندی ۲ و ۳ :

امام وقتی می فرماید: وحدت سنخیه، مرادشان وحدت سنخیه غرض است و وقتی به مرکب اعتباری (وحدت اعتباری) اشاره دارند، مرادشان وحدت اعتباری قضایاست.

^۹ مجموعه آثار شهید مطهری ؛ ج ۲ ص ۳۳۶

۴. تسانخ، ملاک چینش گزاره ها کنار یکدیگر

در تعریف امام، آنچه باعث چینش قضایای یک علم در کنار یکدیگر می شود، سنخیت ذاتی قضایا است. این قول در مقابل ۷ قول اصلی دیگر است، در اینجا به اشاره کلی به این اقوال بسنده می کنیم و تبیین آنها را در بحث تمایز علوم پی می گیریم.

۴.۱. قضایای یک علم دارای موضوع واحدی هستند. (جزئی یا جزء موضوع واحد می باشند)

قائل : ارسطو

مثال : علم نحو ؛ اسم و فعل و حرف، مصادیق کلمه هستند.

علم جغرافیا ؛ ایران ، آسیا و دریا، جزء کره زمین هستند

۴.۲. قضایای یک علم، دارای محمول واحد هستند.

قائل : مرحوم آیت الله بروجردی

مثال : فلسفه ؛ عقل موجود است، نفس موجود است، حرکت موجود است و ..

۴.۳. قضایای یک علم دارای غرض واحد هستند.

قائل : آخوند خراسانی

۴.۴. گاهی وحدت غرض، گاهی وحدت موضوع و گاهی وحدت محمول، باعث چینش قضایا در کنار یکدیگر می شود.

قائل : مرحوم آیت الله خوئی (حاشیه اجود التقریرات)

۴.۵. قضایای یک علم، دارای وحدت حیثیت هستند

قائل : مرحوم نائینی

۴.۶. تفصیل بین علوم اعتباری و علوم حقیقی (در علوم حقیقی ، ملاک وحدت موضوع است و در علوم

اعتباری، ملاک وحدت غرض است)

قائل : علامه طباطبایی

۴.۷. قضایای یک علم، دارای وحدت در روش هستند.

قائل : به نقل از مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی

نکته ۱ : برای بررسی و نقد هر یک از نظریات لازم است هر یک از آنان را در مبحث تمایز علوم، مطرح نمائیم.

نکته ۲ : طبیعی است که پذیرش هر یک از مبانی فوق، در تعریف علم اصول دخالت مستقیم خواهد داشت

پایان مبحث سوم
